

آغاز انتشار کتاب

"جامعه ایران در دوران رضا شاه"

رضا شاه

فرزند چه دورانی بود چرا و چگونه در خشت ایران افتاد؟ احسان طبری

درآمد سخن

سلطنت رضا شاه پایان انقلاب مشروطه و آغاز دورانی بود که به انقلاب ۵۷ ختم شد. با انقلاب مشروطه ایران وارد مرحله نوینی از مناسبات اجتماعی شد و رضاشاه علیرغم همه تلاشی که برای حفظ بقایای دوران فئودالیسم ضربه دیده و حتی بازگشت به این مناسبات اجتماعی و احیای آن کرد، نتوانست نظام دیکتاتوری - فئودالی خود را از زیر تاثیر انقلاب مشروطه و عصر نوین آغاز "دوران صنعتی" در ایران بیرون بکشد و با آن همسوئی نکند. بدین ترتیب است که ما در دوران سلطنت او و در نیمی از سلطنت فرزندش "محمدرضا" بر ایران شاهد رشد سرمایه داری صنعتی، همزمان با حفظ بقایای نظام فئودالیسم هستیم. خیزش جمهوریخواهی که در پایان سلطنت قاجاریه و بعنوان سازمان نوینی دولتی در ایران مطرح بود، و پیش از آن خود را در قالب جمهوری گیلان، قیام خیابانی در آذربایجان و قیام کلنل تقی خان پسیان در خراسان نشان داده بود، زمینه روی کار آمدن رضا شاه را فراهم ساخت. با آشنائی از همین خواست رو به رشد بود که رضاخان با شعار "جمهوریت" به صحنه وارد شد و حتی تا آستانه عمل به آن پیش رفت، که اگر نبود نیاز به حمایت روحانیت برای جمع کردن بساط سلطنت قاجاریه و پافشاری روحانیت بر حفظ نظام سلطنتی در ایران، او خود را نخستین رئیس جمهور ایران اعلام کرده بود. بخشی از حمایت نیروهای مترقی ایران برای دورانی کوتاهی از روی کار آمدن رضا شاه همین شعار و وعده او بود. دوران سلطنت مستبدانه و حکومت مخوف و پلیسی رضاخان همزمان شد با رشد فاشیسم در اروپا و سرانجام "جنگ دوم جهانی". همسوئی و سیاست رضا شاه برای اتحاد با هیتلر در برابر کشورهای متفق به سلطنت او پایان بخشید، اما پایان سلطنت او به معنای پایان نظام نیمه فئودالی و تثبیت نظامی دمکراتیک در ایران نبود. احزاب، سازمان ها و نیروهای اجتماعی طی سالهای اول سقوط استبداد رضاشاهی توانستند خود را از زیر بختک دوران استبداد بیرون کشیده و گام های بلندی برای آگاهی و بسیج مردم بردارند، اما ارتجاع درباری، فئوال ها و قدرت های استعماری مسلط تر، سازمان یافته تر و هوشیارتر از این نیروها به میدان درآمدند و استبداد محمدرضاشاهی را روی به خون خفتگان دوران جدید استوار ساختند. در این دوران نیز، حکم تاریخ برای پشت سر ماندن نظام فئودالیسم در ایران به پیش رفت اما آنچه جانشین آن شد، نه سرمایه داری ملی (آنچه که در هند انجام شد) بلکه نوعی از سرمایه داری وابسته به کشورهای بزرگ امپریالیستی بود که در رگ های آن پول نفت ایران جاری بود. ما به هیچ روی قصد تحلیل و ارزیابی این دوران و سالهای پس از انقلاب و برتری سرمایه داری تجاری بر سرمایه داری صنعتی را نداریم. این مقدمه را صرفاً برای ورود به انتشار تحقیق ارزشمند و شاید کم نظیر زنده یاد احسان طبری پیرامون "جامعه ایران در دوران رضاشاه" نوشتیم تا زمینه آشنائی با انگیزه ما از انتشار این کتاب باشد. از انگیزه های

دیگر ما در این ارتباط، آشنائی با ترفندهای حیلہ گرانه در سالهای نیمه دوم جمهوری اسلامی جهت احیای سلطنت در ایران است. سلطنت زیر نام "نظام ولایت فقیه" که در واقع نامی مذهبی برای سلطنت است و از همان ابتدای سرنگونی محمد رضا شاه و پیروزی مرحله اول انقلاب ۵۷ بخشی از روحانیت سنتی و مخالف انقلاب که اتفاقا در کانون مرکزی هدایت انقلاب قرار گرفته بودند و عوامل نفوذی انگلستان در ایران (نظیر امثال دکتر حسن آیت از حزب زحمتکشان دکتر بقائی) با همین هدف و با فریب و حیلہ آن را برای سالهای آینده در قانون اساسی گنجانده. به این ترتیب است که ما با دو نظام سلطنتی (ولایت فقیه) و جمهوری در جمهوری اسلامی روبرو هستیم.

در این شماره راه توده درآمدن سخن را با نثر زیبای طبری، از کتاب "جامعه ایران در دوران رضا شاه" شروع می کنیم و بتدریج انتشار فصل های دیگر کتاب را پی می گیریم.

درآمد سخن

از دره ها و شیب های کوهساری بزرگ می گذرید و پیچ و خمهای گوناگون آنرا پشت سر می گذارید، از هیئت و منظر عمومی و ابعاد آن کوهسار نمی توانید تصویری روشن بدست آورید. ولی وقتی از آن کوهسار خارج می شوید ولحتی جاده هامون را می بینید و سپس سر می گردانید، آنگاه کوهساری را که در نوشتید نیک می بینید و از ابعاد و منظره عمومی آن تصویری درست بدست می آورید.

چنین است ادوار و وقایع تاریخ. تا زمانیکه درگرمای آن، خود یکی از بازیگران یا بازیچه های آن هستید، دشوار است بتوانید آنرا بدرستی ارزیابی کنید. ولی دیرتر، هنگامیکه شورهای انگیزه شده فروخفت، هنگامیکه پویه عمومی تاریخ عیار حوادث را عیان کرد، قدرت دآوری عینی و خونسرده بمراتب بیشتر است.

نگارنده این سطور زمانی پای درجهان وجود گذاشت که رضا شاه، میرپنج فوج قزاق بود. دوران کودکی و جوانیش در دوران عروج و سقوط سلطنت مستبده رضا شاه گذشت. از همان سالهای اولیه پس از سقوط استبداد رضا شاه و امکان عمل آزادانه نسبی مخالفان وی، وی میکوشید تا از این دیکتاتور " دارای شغل آبی رنگ" در روزنامه " مردم برای روشنفکران" تصویری بدست دهد. ولی برای انجام درست تر و دقیق تر این کار گذشت زمان، کسب تجربه، درک ژرفتر قوانین تاریخ، تکیه به اسناد، برخورداری از پژوهش محققان، اندیشیدن و وا اندیشیدن بسیار، ضرور بود و اواق حاضر تا حدی محصول آنهاست و ناچار باید در آن واقع گرائی بر شیوه احساسی و ژرفش در سرنوشت پدیده بر غلطش بر سطح آن، بچربد.

آری، اکنون که سی و پنجسال از سقوط استبداد رضا شاهی می گذرد میتوان گفت که زمانی کافی برای نیل به یک دید روشن تر گذشته است! بویژه آنکه در باره این دوران و دوران قریب العصر آن مورخان مارکسیست و غیر مارکسیست در داخل و خارج ایران کتابها و رسالات و مقالات متعدد نوشته اند. بحث درباره اینکه رضا شاه کیست، نماینده کدامین قشرها و طبقات اجتماعی است، چه عواملی باعث عروج او شده، اقداماتش از جهت تاریخی دارای چه وزنی است، چرا سقوط کرد، چه مقامی در تاریخ معاصر ایران دارد، بحثی است که از همان اوائل سلطنت مستبده رضا شاهی، در مطبوعات و اوراق تواریخ در گرفت و هنوز هم در کلیات و جزئیات این موضوع برخی اختلاف قضاوت ها حتی بین کسانی که با اسلوب علمی و بررسی میپردازند وجود دارد.

آنچه که بویژه درک درست تاریخ دوران رضا شاه را بمثابه دوران تدارک زیربنا و روبنای جامعه سرمایه داری وابسته در ایران در خطوط عمده آن، ضرور میسازد، آن تفسیر غلط و سفسطه آمیزی است که با استفاده از برخی واقعیات ولی مسکوت گذاشتن بسیاری دیگر، با عمده کردن این یا آن حادثه غیر عمده ولی فرعی گرفتن بعضی حوادث عمده از تاریخ این

دوران، بطور رسمی در کشور ما بعمل می آید و " منظره سازی" موهوم انجام می گیرد تا شاید بتواند، برای کسی که خود به شیوه پژوهش علمی و بررسی همه جانبه فاکت ها (اعم از اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی؛ اعم از جهانی و ایرانی) مجهز نیست و یا برای نیل به این منظور منابع و اسناد لازم را مطالعه نکرده، گمراه کننده باشد.

روایت رسمی و دولتی که چاپلوسان آنرا قلم زده اند و می زنند در مورد سر سلسله دودمان پهلوی، رضا شاه و فرزندش محمد رضا شاه آنست که آنها ازگرد و غبار یک دوران پرهرج و مرج، ازجانب نیروئی غیبی، بمتابه پیشوایان و نوابغ، بنام ایران و ایرانی، بقصد تجدید عظمت کشوریپای خاسته اند و راز توفیق آنها را باید دردهاء و لیاقت فطری آنها وبخت و اقبال مردم ایران یافت که همیشه در دوران خفت و مذلت، شاهنشاهی جلیل القدر برای نجات آنها از زهدان حوادث زائیده میشود!

روایت دیگری نیز وجود دارد که با همه حسن نیت میهن پرستانه یا عدالت خواهانه ای که در آن درج است و با وجود داشتن یک ریشه درست، بهر صورت مطلب بغرنج را ساده می کند و آن اینکه رضا شاه را انگلیسها آوردند و پسرش را امریکائی ها تا نفت و دیگر ثروت های ما را براحتی غارت کنند. آن قهرمان سازی سراپا پوچ و یوازه است ولی این ساده کردن مطلب نیز نمی تواند جای قضاوت عینی و علمی، دقیق و موشکافانه را بگیرد و به سفسطه ها و مغلطه ها پاسخ بدهد و راه آنها را سد کند. باید بافت تاریخ را با درک قوانین درونی آن، کنش و واکنش عوامل متعددی که در داخل و خارج آن برهم تاثیر می کنند، درمقطع نبرد طبقات باهم و نبرد خلق با استارتگران بیگانه، درمقطع تحول در نیروهای مولده و مناسبات تولید، درمقطع تاثیر متقابل زیربنای اقتصادی و روبنای معنوی جامعه، درمقطع تاثیر متقابل رویدادهای جهانی و رویدادهای داخلی ایران و برعکس، بررسی کرد و شناخت و این علم است و علم احساس مثبت یا منفی بر نمی تابد، اگرچه با شور انسانی یعنی با جستجوی پرتب و تاب انسانی حقیقت کاملاً سازگار است میگویند:

"Avec passion, mais sans emotion"

مورخان ایرانی، حتی مورخانی که به اسلوب بررسی مارکسیستی مجهز نیستند، چنانکه نمونه های متعدد با بلاغت تمام نشان میدهند، قدرت پژوهش، نکته یابی، بررسی جامع دارند و آنرا در مواردی که از اجبار و ترس و طمع سود و رزانه و مقام طلبانه درامان بوده اند، نشان داده اند ولی از این مورخان رسمی، در شرایط دوزخی استبداد پهلوی، امید داوری درست و انصاف داشتن عبث است. جدی نبودن تاریخ نگاری درباره دوران رضا شاه در ایران از آثاری که در این زمینه از همان آغاز سلطنت رضا شاه نشر یافته، پیداست. رضا شاه از همان ابتدا بسی شتابکارانه مایل بود تاریخ او را بعنوان " شاهنشاه" ایران برنگارند. بر اساس همین تمایل او، امیر لشکر عبدالله طهماسبی که خیلی زود در نبرد با عشایر جنوب از میان رفت (و بقولی مرگ مشکوک او نتیجه توطئه و لاینعت تاجدار و رقباء ارتشی خود او بود؟!) تاریخ شاهنشاهی اعلیحضرت رضا شاه یا علل و نتیجه نهضت عمومی آبانماه ۱۳۰۴ را نوشت و نوبخت، مولف بعدی حماسه چاپلوسانه و منظوم " شاهنشاه نامه" و از سرکردگان حزب فاشیستی " کبود"، از همان آغاز سلطنت رضا شاه کتاب " شاهنشاه پهلوی" را تالیف نمود و از همان صفحات اولیه کتاب با اتکاء به علم بسیار جدی و دقیق " سیما شناسی" علت اعتلا رضا شاه را در مشخصات چهره و رفتار او جستجو کرد؟! بعدها فرصت طلبان بی مایه ای که خواستار دریافت پاداشی از دربار بودند، بدون داشتن صلاحیت تاریخ نویسی حتی بمعنای متداول آن در ایران، به نگارش تاریخ رضا شاه دست یازیدند. از آنجمله اند جعفر شاهید نویسنده " دودمان پهلوی" و ذبیح اله قدیمی نویسنده " تاریخ بیست و پنج سال ارتش شاهنشاهی". در همین زمینه باید از دو کتاب فتح اله بینا بنام " اندیشه های رضا شاه کبیر" و " سرگذشت رضا شاه کبیر" نام برد. محتوی این نوع باصطلاح تاریخ نویسی ها روشن است!

برای تکمیل فایده در زمینه منابع ایرانی بد نیست که از مقاله محمد رضا فرزند و جانشین رضا شاه در مجموعه ای موسوم به " مردان خود ساخته" نیز نام برد که درباره پدرش می نویسد. شأن نزول " کتاب مردان خود ساخته" این بود که اولاً محمد رضا شاه پدرش را در کنار مشاهیر دیگری از مردان " خودساخته" (و نه بیگانه پرورد) تاریخ نام ببرد، بعلاوه خود را در ردیف مولفین و نویسندگان عصر وارد سازد. همین داعیه که محمدرضا شاه در آن مجموعه نامبرده آنرا تنها مرعوبانه نشان داده، بعد ها در " ماموریت من برای وطنم" و " انقلاب سفید" و صدها نطق و مصاحبه شاه کنونی با انفجار تندراسائی بروز کرد و بدستور او چاپلوسان، درباره اینکه شاه جوان و جانشین پدر فیلسوف و عالم بزرگی است برگهای بسیاری سیاه کردند.

بمناسبت غوغای پنجاه سالگی سلطنت پهلوی، علی دشتی سناتور انتصابی و مدیر سابق روزنامه " شفق سرخ" (که در تبلیغ برای اعتلاء رضا شاه بدون نقش نبود) در سنین فرتوتی باردیگر وارد صحنه شد و کتابی بنام " ۵۵" را منتشر کرد که در آن سفسطه بازی با فاکتها ماهرانه تر از نوشته های مبتذل نامبرده انجام گرفته است. این کتاب نیز بهرجهت نوشته ایست مدیحه آمیز و توجیهی و مبتنی بر حسابهای ذهنی معین بقصد دفاع از سلسله پهلوی که دشتی پیوسته از خادمان آن بوده است. علاوه بر دشتی در روزنامه اطلاعات نیز طی دهها شماره " رضا شاه بزرگ" بعنوان بانی نجات و نوسازی ایران معرفی شد و مسلماً جشن های پنجاه ساله سلسله پهلوی در گوشه و کنار، از این نوع اسناد باصطلاح تاریخی که متضمن مدح و ثنا بقصد صله ستانی و بازی با واقعیات تاریخ بمنظور مغلطه و گمراه سازی است، بسیار ایجاد کرد.

ولی مولفان ایرانی دیگر، و از آنجمله در دوران ضعف نسبی دربار پهلوی، ضمن بحث از مسائل جنبی، مانند زیستنامه رجال، خاطرات شخصی، تاریخ احزاب و مطبوعات و تاریخچه های مشخص دیگر و غیره، برخی گوشه ها از دوران پهلوی یا دوران قریب العهد به این دوران را با ارائه فاکت ها و اسناد روشن ساخته اند. از آنجمله است فی المثل نوشته های حسین مکی درباره تغییر رژیم و سلطنت احمدشاه و ملک الشعراء بهار در باره احزاب سیاسی و نوشته فخرائی درباره حوادث جنگل و علی آذری درباره قیام کلنل و اسمعیل رائین درباره حیدر عموغلی و یفرم خان و غیره غیره. آنچه که برای پژوهنده تاریخ این دوران دارای اهمیت خاصی است اسناد دولتی، جراید، مذاکرات مجلس ها، قوانین و آئین نامه هاست و نیز آن اسناد تحلیلی است که از طرف حزب کمونیست ایران از همان آغاز کودتا درباره سلطنت رضا شاه و سیاست وی نشر یافت. تردیدی نیست که در این ارزیابی ها مربوط به حزب کمونیست ایران نظریات چپ یا راست گرایانه وجود دارد، ولی بهرجهت این اسناد، تنها اسنادی است که کنه مسائل را از دیدگاه خلق مطرح میکند و چهره واقعی حوادث را از این دیدگاه نشان میدهد. در میان آثار مارکسیست های ایرانی درباره تاریخ این دوران کتاب " نظری به جنبش کارگری و کمونیستی ایران" نوشته عبدالصمد کامبخش و نشریه حزب توده ایران بنام " انقلاب اکتبر و ایران" نیز از منابع سودمند است.

کتابهایی که ایرانیان در خارج از کشور و به زبانهای خارجی درباره این دوران نگاشته و بچاپ رسیده، بمراتب از کتب نگاشته شده در داخل کشور جدی تر است و اجبار در مراعات موازین شکل یافته تاریخ نویسی و تحقیق بورژوائی، این مولفین ایرانی را از " شلتاق" های حسابگرانه و سرهم بندیهای غیرجدی تا حدی صیانت کرده است. از آنجمله است کتاب " نوسازی ایران در سالهای ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱" تألیف ا. بیانی (چاپ Stanfotd سال ۱۹۶۱) ویا کتاب " بشکه باروت" " سیاست نفت" در ایران " تألیف ن.س. فاطمی که در ۱۹۴۵ در نیویورک بطبع رسیده است و امثال آن.

علاوه بر ایرانیان، آثار فراوانی در خارجه درباره دوران رضا شاه نشر یافته است. آثاری که از جانب تاریخ نگاران یا سیاستمداران بورژوازی غرب از آنجمله در امریکا و انگلستان در مورد دوران مورد بحث ما نگاشته شده، متنوع است. برای ما بویژه آثار آن مولفینی که خود از بازیگران صحنه و یا از صحنه آریان امپریالیستی حوادث بوده اند جالب است. در این زمینه می توان از کتاب لرد جیمز بالفور سیاستمدار معروف انگلیسی تحت عنوان " حوادث اخیر ایران" نام برد که در سال ۱۹۲۲ در لندن بچاپ رسید و نیز جلد دوم کتاب " تاریخ ایران" اثر سایکس که شاعر ایرانی عشقی نیز در هزلیات خود گاهی بسراغ او رفته است، از ایجاد کنندگان ارتش استعماری " پلیس جنوب" در آن دورانی است که ایران به گفته لنین تماما بوسیله انگلستان بچیپ زده شده بود. سایکس، که او را بحق می توان از دشمنان آزادی و استقلال خلق ما دانست، بعلت طول اقامت در ایران و افغانستان و هندوستان بویژه به زبان فارسی تسلط داشت و یک سلسله آثار درباره ایران و تاریخ و ادب آن تالیف کرده است. جلد دوم کتاب سرپرسی سایکس موسوم به " تاریخ ایران" که در لندن در سال ۱۹۳۰ چاپ شده، متضمن حوادثی است که به دوران مورد مطالعه ما مربوط می شود. در همین زمینه باید نوشته های دو امریکائی که راهگشایان امپریالیسم امریکا در کشور ما بوده اند، یعنی مرگان شوسترو و ا. میلیسپو را ذکر کرد. کتاب مرگان شوستر موسوم به " اختناق ایران" بفرسی ترجمه شده است. کتاب ا. میلیسپو موسوم به " وظیفه امریکائیان در ایران" در ۱۹۲۵ در نیویورک بچاپ رسیده و حاوی حوادث دوران ماموریت نخستین میلیسپو در ایران است (یعنی سالهای نخست وزیری و اولین سالهای سلطنت رضا شاه). هدف این کتابها توجیه عوامفریبانه ماموریتی است که سوسترو میلیسپو بسود " میهن امپریالیستی" خود- ایالات متحده- در ایران اجراء می کردند و در آن درسات دروغین دلسوزی برای مردم ایران، برخی فاکت های افشاء گرنیز درباره ارتجاع ایران و روسیه تزاری و امپریالیسم انگلستان ثبت شده است.

ارزشمندترین آثار تحقیقی و تاریخی درباره این دوران در اتحاد شوروی از طرف ایرانشناسان این کشور نگاشته شده و در آنها تحلیل علمی و بررسی جامع فاکتوگرافیک در امتزاج منطقی با یکدیگر توانسته است صحنه های تاریخ را با واقع گرائی ترسیم کند. از میان مولفان شوروی که درباره دوران مورد بحث ما تالیفاتی از دیگاه صرفا تاریخی یا اقتصادی و یا سیاست خارجی تالیف کرده اند مقدم بر همه ضرور است از آثار **ولادیمیر پتروویچ استروف** نام برد. استروف که در دوران تحول رژیم قاجار به پهلوی در ایران بود و به ایران و تاریخ و فرهنگش عشق می ورزید و لذا خود را " ایراندوست" نام نهاده بود، بررسیهای عدیده ای در سالهای ۲۰ قرن کنونی در مطبوعات مختلف شوروی نشر داد. از آنجمله " نظریاتی درباره تغییر رژیم در ایران" و " آخرین مرحله سیاست ایران". در ۱۸۹۳ تولد و در ۱۹۳۷ درگذشت و در عمر کوتاه خود کار فراوانی برای شناخت و شناساندن ایران معاصر خویش انجام داد. پژوهندگان بعدی شوروی به نوشته های ایراندوست که طی آن نه تنها تحلیل وقایع بلکه درک عمیق قانونمندی های اجتماعی نیز ارائه شده، توجه درخوردی مبذول داشتند. از مولفان بعدی شوروی می توان از آثار م.س. ایوانف مانند " بررسیهایی درباره تاریخ معاصر ایران" (مسکو، ۱۹۵۲) و نیز " تاریخ نوین ایران" (مسکو، ۱۹۶۵)؛ از آثار ا. باشگیروف مانند " قانون گذاری ارضی در ایران از سال ۱۹۲۵ تا سال ۱۹۴۱" (منتشره در سالنامه فرهنگستان علوم شوروی، سال ۱۹۵۳)، و نیز " جنبش کارگری و اتحادیه در ایران (مسکو ۱۹۴۸)؛ از اثر آ. مه لیکف " اسنقر ادیکتاتوری رضا شاه در ایران" (مسکو، ۱۹۶۱)؛ از اثر س. آقاییف " ایران در دوران بحران سیاسی سال های ۱۹۲۰-۱۹۲۵" (مسکو، ۱۹۷۰)، از آثار ا. به جیان " بررسی تاریخ معاصر ایران" (مسکو، ۱۹۷۶) نام برد. اینها فقط نمونه است و دامنه کتب و مقالات منتشره درباره دوران مورد بررسی در اتحاد شوروی بمراتب وسیع تر است. با آنکه مولفین مارکسیست در اتحاد شوروی خدمات ارزنده ای از جهت بررسی و تنظیم فاکتها

و اسناد و مسائل تاریخی و تحلیل علمی آنها انجام دادند و از این جهت مقام پیشاهنگ و گاه نقش آموزنده ای نسبت به مارکسیست های ایرانی دارند، با اینحال نمی توان گفت، پس از آثار آنها، بررسی دقیق این آثار نشان می دهد که خواه از جهت ارزیابی رجال و وقایع و خواه از جهت ارائه قوانین ویژه رشد جامعه، هنوز از جانب مارکسیست های ایران، نکاتی شایسته گفتن می توان وجود داشته باشد.

مارکسیست های ایرانی بویژه از جهت آن استفاده ای که از تحلیل تاریخی می کنند، خواست ها و نیازهای ویژه اجتماعی- تاریخی خود را دارند. برای آنها مهم است که از درسهای مثبت و منفی انقلابها، سازمانها، فعالیت رجال سیاسی، چرخش وقایع و غیره، بسود پراتیک انقلابی بهره گیری کنند. تاریخ معاصر در ایران گاه صحنه ها و اشکال همانندی ایجاد می کند که شناخت یکی از آنها به شناخت نظایر آنها کمک می رساند. مثلا وقتی تاریخ رضا شاه را بررسی می کنید، شباهت فراوانی در تاکتیک حيله و تحمیل او با تاکتیک پسرش در موارد مختلف می یابید؛ یا گاه مشاهده می کنید که چقدر صحنه های سیاسی نظیری در جنبش های اپوزیسیون ایران تکرار شده است که می توان برای پراتیک انقلابی آموزنده باشد. لذا دیدگاه یک مارکسیست ایرانی و شیوه بهره گیری او بناچار خاص اوست. مارکسیست های کشورهای دیگر نیز از دیدگاه خود و به تناسب نیازهای دور و نزدیک خویش به مسائل برخورد کرده اند و می کنند. با وجود وحدت اسلوب علمی، این اختلاف زاویه دید، این اختلاف نوع نیازمندی های عملی که بررسی را لازم می کند، نمی تواند اثرات خود را در شکل گیری تحلیل باقی نگذارد، زیرا به پدیده های نوجوانب اجتماعی می توان برخورد های مختلف کرد، گرچه تفاوت این برخورد ها بهیچوجه بمعنای تفاوت حقیقت داوری نیست که آن نیز بطور واحد در تحلیل های علمی و درست منعکس می گردد. در یک کلمه هدف مولف این جزوه که خود را مورخ نمی داند، در این جا تاریخ نویسی بمعنای اخص کلمه نیست، بلکه بهره یابی از درسهای تاریخ بسود پراتیک انقلابی روز است. تاریخ معاصربه ما چه میگوید؟ چه کارسودمند است و باید کرد؛ چه کار زیانمند است و نباید کرد. مولف در عین حال بر آنست که اینکار با یک یا دو کوشش سرانجام نمی یابد و برخورد علمی آراء پولمیک بمعنای جدید این کلمه (و نه تعبیر تراشی ها و مبادله نسبت های نادرست) می تواند بردقت و صحت ارزیابی ها بیافزاید و امری است مطلوب و ضرور.

باری همین گوشه مختصر که از منابع ایرانی و خارجی مربوط به دوران مورد بحث در این درآمد نشان دادیم، خود تنوع و غناء مدارک و نوعی " تراحم فراوانی" (Embaras de richesse) را از این بابت نشان میدهد. اگر بخواهیم توصیه لنین را کار بندیم که فراگیری و احاطه نه تنها بخشی از فاکت ها را بلکه همه فاکت ها را برای درک درست و بدون اعوجاج یک پدیده ضرور شمرده است، دشواری وظیفه پژوهنده و مسئولیت او روشن می شود. متأسفانه شرایط تالیف این کتاب طوری است که مولف آن نمیتواند بتمام آن طیف وسیعی از منابع و اسناد که مایل است، دست داشته باشد و لذا، بحکم " مالایدرک کله، لایترک کله" ناچار است به سرچشمه های در دسترس خود اکتفا ورزد.

نا گفته پیداست که مولف داروی های خود را درباره انبوه بزرگی از حوادث و رجال که در این نوشته منعکس است ایدا نهائی و قطعی نمی داند. تجربه خود مولف بهنگام نوشتن این کتاب به او نشان داده است که با دسترس یافتن به هر منبع یا کتاب تازه درباره مطلب معین، با برخورد بهر انتقاد سازنده و دقیق به احکام و استنتاجات خود، خود را ملزم دیده است یا در قضاوت خود، یا در فرمولبندی ها و سایه و روشن های آن بجدید نظر کند. تجربه مولف همچنین نشان داد که بسیاری از مسائل مطروحه به بحثهای جامعتری احتیاج دارد و باید پخته شود و مسائل مهم در عرصه های مختلف اندک نیست. تجربه مولف در جریان نگارش این وجیزه این نکته را نیز روشن ساخته است که در فاکت ها و تاریخ ها و شرح حوادث و اسامی اختلافهایی وجود دارد که کاوش های جدا گانه را ضرور می کند. اینکار در حیطه امکان

نگارنده نبود و کوشش شد که به معتبرترین و رایج ترین فاکت ها تکیه شود، حتی در این مورد نیز احتمال عدم دقت محذوف نیست ولی این نوع بیدقتی های احتمالی تاثیر اساسی در منظره حوادث و استنتاجات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی از آن ندارد و فقط از جهت یک مورخ پروسواس ون کته گیری می تواند قابل بحث باشد نه از جهت یک تحلیل عمومی.

ولی حتی اگر قضاوت ها تا حد " کلاسیک " خود هم دقیق و بلیغ و مستند می بود، نمی توانست، از جهت محتوی طبقاتی آن، برای مورخان و پژوهندگان قشرها و طبقات دیگر، همواره رضایتبخش باشد. یک ناسیونالیست مترقی یا ارتجاعی، یک مذهبی، یک لیبرال، یک عنصر "چپ گرا" منظره مطالب را، ای چه بسا طور دیگر می بیند و یا می خواهد ببیند و تکیه بر ارزش ها، محل مثبت ها و منفی ها، برای او اینجا و آنجا تغییر می کند و درکش از حوادث عمده و غیر عمده دگرگونه است. اما صحبت بر سر این نسبت طبقاتی قضاوت های تاریخ نیست. صحبت بر سر آنست که کدامیک از این نظرگاهها دارای دامنه وسیع برد و اعتبار تاریخی است، کدامیک از این " نسبی " ها بیشتر و بهتر منعکس کننده واقعیت است؟ طبیعی است که اعتقاد یک مارکسیست آنست که نقطه نظر پرلتاری، دید دیالکتیکی تاریخ، معیار خلقی، ملاک مبارزه طبقاتی، بررسی عینی ماتریالیستی تکامل تاریخی، آن افزارهای ضرور است که بدون آن هرتاریخی به سفسطه و واژگون سازی و انبوهه درهم و نا مفهومی از رخ داده ها بدل می گردد. نویسنده در چارچوب مدارکی که در دسترس داشته و باتکاء، افزارهایی که بر شمرده گام هائی که توانسته است در این جهت برداشته که بدون تردید، مارکسیست های آینده ایران آنرا با احساس مسئولیت بیشتر، با کاوش و پژوهشی سرشارتر و در سطح و کیفیت بهتر جلو خواهند برد. ایس للانسان الا ماسعی.